

احمد ضیا سپهر صدیقی:

افغانستان قربانی رقابت قاتلانۀ اقتصادی امریکا و چین

بخش دوم

طالبان کیست؟

اول- درمورد کیستی و چیستی طالبان.

دوم- چگونه گی جذب دانش آموزان در مدارس علوم دینی (دیوبندی).

سوم- در مورد آموزش دینی زنان.

چهارم- ظهور طالبان در عرصۀ سیاسی.

پنجم- منشأ اجتماعی و وابسته گی هایی طبقاتی طالبان.

قسمت اول

طالبان کیست؟

درمورد ظهور، اهداف، ماهیت و چگونه گی ترکیب اجتماعی " تحریک اسلامی طالبان "، طی سالهای اخیر کتابها، رساله ها، مقاله ها و گزارش های متعدد و مختلف به نشر رسیده است، با آنکه برداشت ها و نتیجه گیری ها در این نوشتار ها متأثر از دیدگاه ها و ذهنیت های نویسنده های آنها میباشند، ولی در آنها گوشه های از واقعیت ها نیز بازتاب یافته اند، که مطالعه آنها برای شناخت بهتر طالبان مفید و بایسته شمرده میشوند. من در این نوشته ی کوتاه پیوست با نوشتار قبلی خود، " افغانستان قربانی رقابت قاتلانۀ اقتصادی امریکا و چین " در مورد بنیاد های اندیشه یی " تحریک طالبان " و قدرت یابی آنها در جایگاه یک نیروی نظامی و همچنان برخی جلوه های اثر گذاری این گروه بر اقتصاد و سیاست افغانستان، مختصراً درنگی می نمایم.

درمورد کیستی و چیستی طالبان :

"تفکر طالبی؛" چیزی نیست که به یکباره گی در پهنه های سیاسی _اجتماعی و فرهنگی جامعه افغانستان پدیدار گردیده باشد، تفکر و بینش بنیاد گرایی مذهبی و اسلام سیاسی در منطقه و سرزمین افغانستان بیشتر از یک سده قدامت دارد، تمام تاریخ این سرزمین به ویژه بعد از تأسیس دولت مستقل افغانستان (1817 عیسایی) پر از تنش ها، جدال ها و تقابل، میان تحجر و تجدد بوده است و در بسیاری از مقاطع تاریخی به برخورد های گرم نیز تبدیل گردیده اند. برای شناخت بهتر "تحریک طالبان؛" و اینکه طالب کیست و چیست؟ مفید است تا اندکی به عقب برگردیم .

ریشه یابی اندیشه یی و بستر اجتماعی- اقتصادی " تحریک طالبان " .:

ظهور تفکر اسلام افراطی یا بنیاد گرایی مذهبی در افغانستان پیشینه دیرینی دارد. اینکه چگونه این بینش به تفکر حاکم در کشور تبدیل شده است، اندکی به گذشته برمیگردیم. در سالهای 1781 تا 1831 میلادی در شمال پاکستان امروز، یک جنبش اسلامی تند رو در برابر استعمار دولت انگلستان تحت رهبری شاه اسماعیل ایجاد گردید، این جنبش، استقرار " خلافت اسلامی " را در سرزمین های مسلمانان شرق آسیا، وظیفه دینی خود میدانست . "جنبش خلافت اسلامی" به سرعت در بین مردم به ویژه در بین جوان های آزادی خواه و ضد استعمار و بیگانه ستیز رشد نمود، ولی توانایی مقابله را در برابر قشون استعماری بریتانیای کبیر نداشت، بناً در برابر دولت انگلیس موضع محافظه کارانه اختیار نمود. دولت انگلستان که نگرانی زیادی از ظهور جنبش های اسلامی ضد استعماری داشت به هدف تحت کنترل قرار دادن چین حرکت های اسلامی تند رو، در سال 1867 عیسایی زمینه را برای ایجاد یک مرکز آموزشی اسلامی در سرزمین تحت استعمار خویش فراهم نمود و مدرسه دیوبند را در ایالت " اوتارپردیش " هندوستان بنیاد گذاشت. "تفکر دیوبندی" معرف یک جنبش اسلامی دارای عقیده اهل سنت، مبتنی بر فقه حنفی است، که از هند بریتانوی آغاز شده و به جنوب افغانستان، آفریقای جنوبی و انگلستان گسترش یافت.

فلسفۀ وجودی و استقامت های اساسی کار این مدرسه عبارت بودند از:

اول- جلوگیری از تماس جوانان مسلمان با علوم مدرن یا "علوم کفری" .

دوم-انتقال بینش های تند رو مذهبی دوران نخست اسلام و کردار و گفتار پیغمبر اسلام و اصحاب کرام به ذهن جوانان.

سوم- تزریق اصل شرعی "محدویت حقوق و آزادی های فردی" برای زنان مسلمان در افکار جوانان و مسلمانان.

چهارم - ضدیت علیه سایر مذاهب به خصوص مذهب شیعه. (مبلغین خط دیوبندی کتاب ها و مقاله های زیادی بر علیه مذهب شیعه نوشته اند از جمله میتوان از کتاب بنام "تحفة اثنا عشریه" که نویسنده آن شاه عبدالعزیز (1746 تا 1824) است و به زبان فارسی نگاشته شده است یاد کرد).

پنجم-- بیگانه ستیزی و ضدیت علیه استعمار (به حیث یک انگیزه بسیج کننده و تشکل دهنده ی جوانان مسلمان).

ششم-به کارگیری از تمام امکان ها و شیوه های مبارزه به شمول (عملیات های استشهادی یا عملیات شهادت طلبانه) برای استقرار نظام اسلامی "امارت یا خلافت"، و تحقق عدالت اسلامی و ادامه جهاد به حیث یک فرض دینی.

گروه های دیوبندی و شاخه های آن در روابط تنگ با گروه مذهبی سنی "سلفیه" قرار دارند و در مسایل کلی فقه اسلامی با هم اختلاف جدی ندارند (پاورقی 1 - مذهب سلفی)

چگونه گی جذب و انتخاب شاگردان در مدارس علوم دینی (دیوبندی):

مدارس علوم دینی اغلباً (دانش آموزان) طلبه های خود را از روستا های عقب مانده (عقب نگهداشته شده) از نظر اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی انتخاب می نمایند. زیرا این ها نسبت به جوان های شهر ها بیشتر دین باور و تربیت پذیر اند؛ اصل اساسی تربیت دینی در این مدارس "زنده گی در دین و دوری از دنیا" است.

اندیشه پردازان و ایدیولوگ های دینی خوب میدانند که، اگر در سرزمین های اسلامی، ارزش های مذهبی و هنجار های دینی نسل قبل، به نسل بعدی منتقل نشوند، جامعه، هویت مذهبی و سخت جان بودن سنتی خود را از دست داده و به یک جامعه ضد دینی، یا سیکولار تبدیل میشود، و دین در آن زایل یا معدوم میگردد. به همین لحاظ سازمان دهنده گان اسلام سیاسی نمی خواهند چرخ تولید و بازتولید دین باوران افراطی و بنیاد گرا، در این سرزمین ها متوقف گردد. آنها از هر امکان و هر انگیزه برای ادامه گردش این چرخ استفاده نموده اند و می نمایند.

برخی عوامل کشاندن جوانان روستایی افغانستان و پاکستان به "تحریک طالبان" عبارت اند از: محرومیت، فقر، نا امیدگی، جهالت، بی سوادگی، فقدان مهارت شغلی، بیکاری، بیماریهای ذهنی و روانی، مناسبات حاکم قبیله یی و بزرگ سالاری. همچنان مزید بر این ها در روستا های "قریه های" پشتون نشین، خصوصیات قبایل پشتون هم در کشاندن و پیوستن جوان ها به "تحریک طالبان" نقش داشته است. عمده ترین خصوصیات قبایل پشتون، پشتونوالی است. پشتونوالی مجموعه ای از ادب، رسوم، موازین و قواعدی است که رعایت آن برای هر پشتون الزامی یعنی واجب و و بایسته تلقی میگردد. برخی از این ویژه گیها عبارت اند از: مهمانوازی، چادر اندازی، مرد سالاری « دختران حق انتخاب شوهر را ندارند»، عشق به آزادی، میهن دوستی، قوم پرستی، شجاعت، دلاوری، جنگجویی، انتقام جویی، ننوالی، «شفاهت طلبی، بخشش خواهی»، جرگه یا شورا و عدم تسلیم پذیری اند.

{ اینکه برخی از افرادی که سالها ادعای دموکرات و چپ بودن را مینمودند و اکنون برای استقرار و تحکیم پایه های اجتماعی امارت اسلامی طالبان "که رهبری آن ظاهراً بدست پشتونها قرار دارد"، مجاهدت می نمایند و به دوام آن دلبسته اند، احتمالاً یکی از عواملی چرخش آنها به سوی حاکمیت طالبان، خصوصیات قبیله یی مسلط بر افکار و کردار آنها باشد. که هنوز نتوانسته اند بر آن غلبه نمایند. }

اندیشه و رفتار طالبان در بُعد مذهبی، بر تفسیر سنتی از "شریعت اسلامی" بر پایه های تفکر "دیوبندی - سلفی و وهابی" استوار است. مبانی فکری طالبان منبسط از مکتب دیوبندی هند بریتانوی سلفیه است، دیوبندیها و سلفی ها هر دو، دوره های آغازین اسلام را دوران دور از خطا و نقد میدانند و می خواهند زنده گی عصر ما نیز به آن دوره برگردد. آنان اسلامی ماندن جامعه را در اسلامی کردن حکومت میدانند.

مهم ترین اصل در اندیشه سیاسی و حکومت داری "تحریک طالبان" دیوبندی- سلفی "احیاء خلافت اسلامی یا امارت اسلامی است. (نباید از تحریک طالبان انتظار آنرا داشت که این اصل را تعویض کنند و الترناتیف یا بدیل دیگری را بپذیرند و یا به

دیموکراسی ربحان قابل شوند. تحقق این انتظار در صورتی ممکن می‌گردد که طالبان از اصل استقرار امارت اسلامی منصرف گردند).

"بیعت"، "اهل حل و عقد"، "شورا (مصلحت)"، "نصب و غلبه" از ارکان اساسی نظام امارت اسلامی شمره میشود. دولت امارت اسلامی نمیتواند از ارکان فوق عدول نماید.

منظور از "اهل حل و عقد" که در فقه اهل سنت با عنوان «اهل-الاختیار» مشهور است، مجموعه افرادی است که دارای سه شرط: عدالت، دانش کافی و رأی و تدبیر باشند. اگر چنین افرادی حکومتی را مستقر سازند، آن حکومت مشروعیت شرعی دارد. (لویه جرگه های انتصابی و سنتی افغانستان چندان با مجموعه "اهل، حل و عقد" تفاوت ندارد. در لویه جرگه ها نیز افرادی با تدبیر و دارای رأی و به اصطلاح عادل؛ حق عضویت جرگه را دارند)

رهبران مذهبی طالبان بارها در خطبه های خود گفته اند که: در نظام سیاسی اسلامی، (امارت)، معمولاً سه شیوه تعیین واستقرار یا قرار یافتن حاکم و انعقاد خلافت پذیرفته شده است: (اول- انتخاب از سوی نهاد "اهل و حل. و عقد" دوم --عهد و نصب. سوم- زور و غلبه.. در هر سه طریق به عمل صحابه کرام استناد می‌گردد).

بر اساس اصول و موازین که در بالا از آن نام برده شد، نظام دموکراسی، حکومت انتخابی و ساختارهای پایه یی دولت مدرن بنیاد های غیر اسلامی پنداشته میشوند. و برای امارت اسلامی قابل پذیرش نیست. بنأ اصل مشارکت در حکومت "امارت اسلامی طالبان" قبولی و بیعت به ارکانهای اساسی نظام اسلامی است (به نقل قول از رهبر مذهبی تحریک طالبان اصل مشارکت در امارت، قبولی "اصول اسلامی ناب محمدی" است).

پدر اندیشه یی طالبان "جمعیت العلمای پاکستان" که رهبر آن فضل الرحمان بود میباشد. (مولوی محمد عمر رهبر "تحریک طالبان افغانستان" و چند تن از رهبران قندهاری آن فارغ "جامعه العلوم الاسلامیه" که رئیس آن مولانا محمد یوسف یکی از اعضای برجسته جمعیت العلمای پاکستان بود می باشد). "ادامه دارد).

احمد ضیا سپهر صدیقی:

افغانستان قربانی رقابت قاتلانۀ اقتصادی امریکا و چین

بخش دوم

طالبان کیست؟

قسمت دوم

در مورد آموزش دینی زنان:

سازماندهنده گان و گرداننده گان تحریک بنیادگرایی مذهبی، که استقرار نظام اسلامی ناب محمدی را در افغانستان هدف قرار داده بودند، و "پروژه طالبان" را برای دراز مدت در نظر داشتند، خوب میدانستند که در عصر کنونی که زنان نیمی از ترکیب انسانی جامعه را تشکیل میدهند و نقش با اهمیتی در اقتصاد و امور اجتماعی دارند، نمیتوانند آنها را در انزوای کامل قرار دهند. بنأ آنها تلاش خود را به این اصل متمرکز نمودند که دختران و زنان جوان را تحت آموزش دینی قرار دهند، و مدرسه های دینی دخترانه را در سرتا سر افغانستان ایجاد نمایند. دولت مزدور و فاسد "جمهوری اسلامی افغانستان" با استفاده از پولهای کشور های ارتجاعی عرب، "تحریک طالبان" را در این مسأله حمایت دولتی نمودند.

به گونه نمونه: مدرسه "اشرف المدارس" توسط مولوی عبدالخالق و مفتی سراج الدین از ملاهای بانفوذ ولایت قندز، در سال 2016 تأسیس گردید، در حال حاضر شش هزار دختر "طلبه" در آن درس می‌خوانند. اشرف المدارس، شاخه‌هایی هم در ولایت های تخار، بغلان، پروان، فاریاب و هرات و شهر کابل دارد. تفسیر و تعبیر دانش آموزان "اشرف المدارس" از دین، سخت‌گیرانه، غیر معمول و خلاف برداشت‌های موجود از اسلام عقیده تی در افغانستان است.

"تو کافر شدی" و "این حرام است" و "زنان مسلمان افغانستان از امارت اسلامی دفاع میکنند" عباراتی است که شاگردان این مدرسه از آنها به عنوان حربه‌ای در برابر دیگر زنان استفاده می‌کنند. بر اساس برخی گزارشات حدود بیست هزار دختر افغانستان در این مدارس تحت آموزش دینی می باشند. رئیس اشرف المدارس، هدف از ایجاد این مدرسه را آگاه ساختن دختران از تعلیم و تاریخ دین اسلام می‌خواند: او میگوید "در ابتدای اسلام دختران مسلمان فعالیت‌های دینی بسیار می‌کردند حتی در بعضی

غزوات (جنگ‌های پیامبر اسلام) اشتراک می‌کردند. از این فعالیت‌ها، ما مسلمانان عقب مانده بودیم. این انگیزه باعث شد که ما خواستیم در بخش آموزش‌های دینی همکاری کنیم تا زنان و دختران مسلمان افغانستان دوباره به اوج غیرت و شهامت خود برسند

ظهور طالبان در عرصه سیاسی:

در اوج جنگ سرد و تشدید رقابت‌های اقتصادی میان قدرت‌های بزرگ اقتصادی جهان، امریکا و متحدین ناتوی او با استفاده از ابزارهای دین و مذهب مسلمانان و سوء استفاده از اعتقادات سنتی و خصوصیات قبیله‌ای و روستایی مردمان کشور، برنامه‌های جنگ افروزان و خشونت‌آفرینی بزرگی را در راستای تحقق اهداف راهبردی منطقه‌ای خویش طرح و آن را در عمل پیاده کردند. با تحریک احساسات دینی، مذهبی و ملی مردم به خصوص روستا نشینان زیر شعار "دین در خطر است" و "جهاد فرض" گروه‌های جهادی را در افغانستان، بسیج نمودند، سازمان دادند، تمویل مالی نمودند و آتش جنگ و برادرکشی در کشور مان را افروختند، که تا هنوز سرزمین مان در آن می‌سوزد.

در حقیقت نطفه اصلی تفکر بناد گرایی سیاسی - مذهبی زیر نام "جهاد" سالها پیش از به وجود آمدن "تحریک طالبان" در کشور بذر شده بود.

از نظر تشکیلاتی - سازمانی "تحریک طالبان" همان بدنه‌هایی جدا شده از احزاب اسلامی و تنظیم‌های جهادی اند، اغلب رهبران تحریک طالبان عضو حزب اسلامی یونس خالص، یا حرکت انقلاب اسلامی به رهبری محمدنبی محمدی یا عضو حزب اتحاد اسلامی سیاف بودند. در زنده گی نامه‌ی آنها که در شبکه‌های اجتماعی نشر گردیده است ملاحظه می‌شود، بنیان‌گذار این گروه، در دهه ۱۹۸۰ در حزب اسلامی یونس خالص و شیرمحمد استانکزی در گروه اتحاد اسلامی به رهبری سیاف، فعال بودند.

با آنکه در بیست سال اشغال کشور توسط امریکا - ناتو در زمینه آزادی‌های مدنی و حقوق شهروندی اقدام‌های سطحی و نمایشی (برای تبلیغات روزمره گی) انجام یافته است؛ ولی هیچگاه در نهادینه ساختن آنها، سعی و تلاش قانونمند و پایدار صورت نگرفت. آنچه که بنام بیست سال دست آورد امریکا - ناتو خوانده می‌شود در واقع بالونی (پوقانه) بیش نبودند، آنچنانکه ما پیشینیان نموده بودیم در یک شب گاز آن خارج و فرو نشست.

بر خلاف انتظار مردمان ترقی خواه و صلح دوست جهان، و برخلاف منطق ایدئولوژی‌های جهان سرمایه که میگویند "نظام سرمایه داری پیشروند و متریقی است نه بازدارنده و ارتجاعی"، امریکا - ناتو طی سالهای حضور نظامی خویش برخی از تلاش‌های خود را متمرکز به اقدامات باز دارنده روند توسعه، ترقی و تحول در افغانستان نمودند، تا باشد روند انکشاف و تکامل جامعه افغانی را کند سازند. در طی همین مدتی بیست سال به هدف استفاده از ابزارهای دین و مذهب برای نهادینه ساختن تفکر طالبانی و ایجاد شبکه‌ها و نهاد‌های مذهبی برای آنها پولهای هنگفتی سرمایه گذاری شد. در تمام ولایت‌ها، ولسوالی‌ها، قریه‌ها و دهات، صدها و هزارها مسجد و مدرسه دینی ساخته شد. فراموش نباید کرد که امریکا در وجود نهاد‌های مذهبی و انجومی شبکه‌های اطلاعاتی و استخبارتی خویش را ایجاد نمود، تا هژمونی خویش را در روستا‌های افغانستان تحکیم بخشد.

ظهور و قدرت یابی طالبان در جایگاه یک نیروی نظامی:

اولین عملیات عمده نظامی طالبان در ۱۲ اکتبر ۱۹۹۴ م و در منطقه مرزی "سپین بولدک" به وقوع پیوست؛ در این عملیات نیروهای طالبان با یکی از قومندان‌های حزب اسلامی افغانستان به رهبری کلبدین حکمتیار به نام "ملاخترجان" درگیر شدند و منطقه استراتژیک مرزی "چمن" را به تصرف درآوردند. طالبان پس از تصرف منطقه مرزی چمن، بر پایگاه نظامی "پاشا" حمله کردند و مخازن عمده تدارکات و مهمات نظامی حزب اسلامی را تصرف نمودند. با استفاده از این سلاح و مهمات نظامی با حمایت دولت پاکستان شهر قندهار، را اشغال نمودند.

(در این رویداد عدم مخالفت "ملانقیب"، مرد قدرتمند آن روز قندهار با طالبان که پیشتر از دولت برهان‌الدین ربانی طرفداری میکرد، بسیار سؤال برانگیز به نظر می‌رسد. عده‌ی بی‌از کارشناسان بر این اعتقادند که وی مبالغه زیادی ریشه از پاکستان دریافت نموده و در قبال آن، شهر را به طالبان تحویل داده است. و بعضی دیگر از کارشناسان بر این باورند که وی به دستور برهان‌الدین ربانی شهر را تسلیم طالبان کرد. حتی زمانی که "خان

محمد" معاون ملانقیب از شخص برهان الدین ربانی (رئیس جمهور دولت اسلامی) در مورد دستورهای ملانقیب سؤال کرد، جواب ربانی بسیار واضح بود: از نقیب اطاعت و با طالبان همکاری کن." پاورقی 2-)
روز دوم سپتامبر (1994) لوی ولسوالی استراتژیک "سرربی" سقوط کرد و نیروهای حکومت ربانی - مسعود به سوی کابل عقب نشینی نمودند. دو روز بعد کابل نیز از سوی حکومت ربانی - مسعود تخلیه و به طالبان تسلیم داده شد.
طالبان در نخستین ساعات وارد به شهر کابل، دوکتور نجیب الله رئیس جمهور " دولت دموکراتیک افغانستان" را که در دفتر سازمان ملل متحد به حیث پناهنده سیاسی اقامت داشت، برخلاف تمام موازین حقوقی پذیرفته شده جهانی دستگیر و اعدام کردند. و در پی آن نخستین امارت اسلامی را مطابق سناریوی از قبل آماده شده در افغانستان اعلام نمودند.
امریکا و کشور های ناتو طی سالهای 1992 تا 1994م تمایل چندانی به مسایل اقتصادی - سیاسی افغانستان به صورت علنی از خود نشان نمی دادند، اما با ظهور تحریک طالبان در اکتبر 1994م دیدگاهی کاخ سفید نسبت به افغانستان تغییر کرد و دوباره به افغانستان برگشت.

در سال 1996م شرکت یونوکال، برنامه ی 8 میلیارد دلاری را برای کشیدن خطوط لوله نفت و گاز از طریق افغانستان به پاکستان مطرح ساخت، مطابق این طرح خطوط لوله گاز بدون آنکه از خاک روسیه و ایران بگذرد به بندر گراچی وصل میگردد. دولت امریکا- " حکومت کلینتون" که نمی خواست خط لوله گاز و نفت از طریق مسیر ایران و روسیه کشیده شود. از طرح یونوکال حمایت نمود. ولی راه اندازی این پروژه بنابر شرایط بد امنیتی افغانستان نیاز به حمایت نظامی متداوم داشت. تحریک طالبان با امریکا توافق نمود تا راه را برای ساخت لوله گاز از آسیای مرکزی به افغانستان و پاکستان باز نمایند.
نویسنده کتاب "افغانستان عصر مجاهدین و برآمدن طالبان" (چنگیز پهلوان) معتقد است که ارتباطات محرمانه بین هیأت مدیره شرکتهای یونوکال و دلتا با سیاست گذاران خارجی امریکا و اعمال فشار بر آنها در جهت حمایت از طالبان به راحتی نشان میدهد که چرا امریکا از طالبان حمایت کرده و حتی کمکهای مالی به آنها رسانده است.
باید یاد آوری نمود که در حدود سالهای ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۴ میلادی و در جریان جنگهای داخلی بین شاخه های احزاب و تنظیم های اسلامی افغانستان، که به نام دوران "انارشیزم مجاهدین" مسما گردیده است، گروه که متشکل از طلبه های دینی (متعلمین مکتب های دینی) در مدارس تحت حمایت عربستان در پاکستان قرار داشتند، زیر عنوان "تحریک اسلامی طالبان" با شعار " اجرای شریعت اسلامی" و مقابله با آنچه شر و فساد در افغانستان می خواندند ظهور نمود. بی نظیر بوتو، نخست وزیر سابق پاکستان در مصاحبه با نیوزویک در مورد ظهور " تحریک طالبان" گفت: "طالبان را انگلیس ساخت و اداره طالبان بدست امریکا افتاد و پرداخت مالی شان مربوط عربستان شد و تطبیق پروژه ای طالبانی در افغانستان را ارتش پاکستان به دوش گرفت". احمد رشید نویسنده پاکستانی در کتاب خود بنام (طالبان) نبشته است که "بودجه حکومت طالبان در کابل را سازمان اطلاعات مرکزی امریکا (سازمان سیا) از طریق وزارت خزانه داری پاکستان می پرداخت"
در کتاب " اقتصاد نوین ترور" (نویسنده، "لورتا ناپولثونی" برگردان به زبان فارسی نجیب سرغندوی) در مورد به قدرت رسیدن طالبان در نتیجه مساعی مشترک ایالات متحده امریکا و متحدان مسلمانان پاکستان و عربستان سعودی " نگاشته شده است:
" روابط خلیفان و کززی با طالبان به نماینده گی از کمیته یونی کال، به آن برهه زمانی بر میگردد که ملا محمد عمر مصروف تطبیق شریعت بود، زنان را از صحنه زنده گی فعال اجتماعی در افغانستان حذف کرد، و برنامه به توپیستن مجسمه های بزرگ بودا را در بامیان روی دست گرفته بود...به دلایل عدیده بی غرب بر این حرکات عقب گرایانه و وحشت بار طالبان چشم پوشی میکرد، زیرا موضوع بزرگ ترین قرار داد قرن مطرح بحث قرار داشت، یونی کال در جایگاهی قرار گرفته بود که فصل نوینی در این تاریخ طولانی " بازی بزرگ" نوشته میشد."

همچنان مینگارد: "در بخش شرقی بحیره کسپین که مناطق شمال افغانستان را در بر میگیرد، بزرگ ترین ذخایر گاز و نفت جهان قرار دارند. این مناطق همانا جمهوریت های آسیای میانه هستند که ارزان ترین راه وصل آن ها با بازارهای بین المللی، احداث پایپ لاین از مسیر ایران میباشد... در سواحل ایران میتوان نفت و گاز را بارگیری و توسط کشتی ها صادر نمود. اما از

آنجائیکه کمپنی های امریکائی بر مبنای قانون تحریم ها علیه ایران و لیبیا (لیبی) از برقرار ساختن روابط تجارتي با این دو کشور منع شده اند، فلذا اجازه استفاده از این مسیر کوتاه و ارزان را ندارند. گرچه استفاده از مسیر طولانی ترین، از طرف افغانستان تا به بنادر ساحلی پاکستان قیمت تر است، اما با آنهم برای ایالات متحده این مسیر تا اندازه ی مناسب تر ارزیابی شده است، زیرا دیگر نیازی برای آن باقی نمیگذارد که با کشوری چون ایران که باعث انزجارش بوده و هر آن فکر انتقام از او در سر دارد، وارد مذاکره شود، و از طرف آن کنترل مسیر صدور نفت را در دست بگیرد، از نیمه های دهه 90 بدین سو امریکایی ها راه حل دیگری را دریافت کردند. از قول احمد رشید، "با فشار قرارداد و آماده ساختن جنبش طالبان که تازه ظهور کرده بودند، قرار و مدارهایی در رابطه به احداث پایپ لاین مورد نظر گذاشته شد، فلذا وزارت خارجه امریکا و (آی اس آی). پاکستان باهم به توافق رسیدند تا برای تدارکات جنگی طالبان با ائتلاف تاجیکهای شمال پول و اسلحه فرستاده شود. " بدین گونه تا سال ۱۹۹۹. م حکومت امریکا از پول مالیه دهنده گان امریکائی، دست مزد مکمل سالیانه هر مامور اداره طالبان را پرداخت میکرد. "

"به قدرت رسیدن طالبان در افغانستان در نتیجه مساعی مشترک ایالات متحده امریکا و متحدان مسلمانان پاکستان و عربستان سعودی میسر گردید، وارد شدن اسلام آباد و ریاض بخشی از همان سیاست استعمار اسلامی را تشکیل میداد. " صفحه 191 کتاب فوق

" دلیل دلچسپی واشنگتن به این برنامه کاملاً جنبه اقتصادی داشت. همانگونه که پروفیسور (ویلیام او. بینان)، انترپولولوگ دانشگاه (براون و) کارشناس در امور شرق میانه تاکید می ورزد " مساعی امریکائی ها با طالبان با مسایلی مذهبی و ملیتی ربطی نه داشته، بلکه صرفاً منظور نظر شان اقتصاد نفتی بوده است. " صفحه (192) کتاب "اقتصاد نوین ترور" "کنسرسیوم یونی کال از آن بیم داشت که تا زمانیکه چند پارچه گی مملکت در اثر زد و خورد ها بین جنگسالاران وجود میداشت، زمینه برای احداث پایپ لاین هیچ گاهی میسر نمیگردید، تأمین ثبات سیاسی هزینه (4،5) میلیاردالر در قبال داشت و ایالات متحده معتقد بر آن بود که رژیم طالبان بهترین گزینه برای حکومت داری میتواند باشد. تا چنان یک ثبات سیاسی استقرار یابد. (صفحه 192)"

در صفحه (190) این کتاب آمده است " حامد کرزی همان شخصی است که در پیش بردن مذاکرات در سالهای دهه ۹۰ با رژیم طالبان به خاطر احداث خط لوله گاز آسیای میانه و امتداد آن از ترکمنستان از طرف بخشهای غربی افغانستان تا به پاکستان دخیل بوده است. در آن زمان او یکی از مشاوران مهمی بود که برای کمپنی یونی کال کار میکردند. کمپنی یونی کال، شرکت بزرگ نفتی مستقر در کالفرنیا بود که مشغول طرح احداث پایپ لاین از طرف خاک افغانستان بود. ... کرزی در آغازین سالهای دهه ۹۰ از برکت رابطه اش با (آی اس آی) به امریکا رفت و در آن جا با سازمان (سی آی ای) و (آی اس آی)، همکاری را ادامه داد، و به جریان پدیده سیاسی به نام طالبان مدد رسانید.

در مورد چگونه گی حاکم شدن دور دوم طالبان به سرنوشت مردم افغانستان در آینده خواهیم پرداخت، ولی با یک نگاهی ساده میتوان گفت که، وخامت رو به افزایش وضعیت اقتصادی مردم و عدم توانایی مالی "امارت اسلامی طالبان" حتی برای پرداخت حقوق کارمندان و کارکنان دولت و انجام حد اقل خدمات اضطراری برای مردم، این اداره ناتوان را به سوی فروپاشی درونی سوق داده است. (تصور میگردد امریکا در تلاش معامله به طالبان است نه در پی فروپاشی آن). امارت اسلامی طالبان به انتظار به رسمیت شناخته شدن از سوی جامعه بین المللی و رفع توقیف پولهای افغانستان از سوی امریکا میباشند. تا کنون هیچ گونه تدابیر و اقداماتی را در راستای استفاده از منابع داخلی برای رفع حد اقل پرداخت حقوق کارکنان دولتی و نیازمندیهای عاجل و بشری مردم انجام نداده اند. آنها که از آغاز ظهور خود تا گرفتن قدرت دولتی به پول و مساعی های مالی خارجی زنده گی و جهاد نموده اند به اصول "اتکا به خود" و "خود کفایی" بیگانه اند. (ادامه دارد)

احمد ضیا سپهر صدیقی:

منشأ اجتماعی و تعلقات طبقاتی طالبان:

برخی از مبلغین وابسته به ارتجاع، تحریک طالبان را یک جنبش آزادیخواهی ملی ضد اشغال امریکا، دارای پایه اجتماعی دهقانی و برخاسته از متن جامعه عقب مانده روستایی افغانستان می پندارند و استدلال میکنند که تحریک طالبان بیشتر از بیست سال برای استقرار یک نظام عادل و مدافع منافع فقرا و تهی دستان، جهاد؛ نموده اند. اما واقعیت این است که " تحریک طالبان " نه تنها یک جنبش آزادی خواهی ملی نیست، بلکه این حرکت، جنبش واقعی آزادیخواهی ملی را از مضمون و محتوای ملی، دموکراتیک و مترقی آن تهی نمود، و در خدمت ارتجاع بنیاد گراء مذهبی، اهداف دنیای سرمایه و منافع اقتصادی - سیاسی نیروهای ارتجاعی منطقه، به خصوص پاکستان قرار داد.

از گزارشها و مصاحبه های که از سوی رسانه های معتبر جهانی و کاربران شبکه های اجتماعی با رهبران و رده های پائینی " تحریک طالبان " به عمل آمده است، در می یابیم که بسیاری از صفوف طالبان (نی رهبران آنها) از میان خانواده های تهی دستان و بخش میانه حال جامعه برخاسته اند. (منظور من منشأ و محل پیدایش آنها است). قسمت اساسی بخش میانه حال جامعه ما، عمدتاً از لایه های خرده بورژوازی تشکیل یافته است، طی سالهای متمادی قشر میانه حال بیشتر از دیگران از سیاستهای اقتصادی حاکمیت ها، آسیب دیده است و در تنگنا قرار گرفته اند و به اساسی ترین کته گوری ناراضی ها و مخالفان حکومت های وقت تبدیل گردیده اند.

در آرایش اجتماعی، قشر خرده بورژوازی و لایه های مرتبط به آن، طی چهار دهه اخیر تغییرات و دگرگونیهای رونما گردیده است. تا سه دهه قبل، خرده بورژوازی جمعیت اساسی شهرهای بزرگ را تشکیل میداد و طیف گسترده را احتوا مینمود و معمولاً شامل پیشه وران، دوکانداران، کسبه کاران و تولید کننده گان کوچک، دهقانان کم زمین و میانه حال، معلمین و کارمندان رده های پائین اداره های دولتی و خصوصی می گردید.

در وضعیت جاری به صورت کلی خرده بورژوازی افغانی را، میتوان از نظر محیط اجتماعی به بخشهای شهری و روستایی و از نگاه تقدم ظهور آن به بخشهای سنتی و جدید تقسیم نمود.

باید گفت که خرده بورژوازی جدید کشور، زائیده دوران اشغال امریکا - ناتو و چرخش اقتصاد جنگی است، بخش وسیع آن در شرکتهای خدماتی (ملکی و نظامی)، کارگاه های تولیدی، ساختمانی، تجارتنی، کمیشنکاری، انجوها و شرکت های امنیتی و تبلیغاتی مصروف اند. بیشتر این قشر وابسته به موسسات خارجی ودولتی بوده اند و دارای پایگاه اساسی اجتماعی قانونمد نیستند و موقف نوسانی دارند (با تعلیق فعالیت های موسسات خارجی و خروج نیرو های نظامی امریکا- ناتو، در کل فعالیت های اقتصادی- تولیدی به رکود مواجه گردیده است. البته این وضعیت یک مرحله گذرا هست).

بخش سنتی این گروه شامل بازمانده گان نظامهای اقتصادی پیشین اند، که به گونه در عرصه تولید و توزیع کالاها و خدمات نقش داشته اند، ولی در وضع جاری با گسترش مناسبات سرمایه داری، میدان فعالیت آنها گندتر و محدودتر گردیده و به مشکلات آنها افزایش به عمل آمده است. و بخشهای وسیعی (عمدتاً روستایی) آنها به ویژه مولدین کوچک، مالداران و دام پروران هر روز به سمت ورشکسته گی سوق داده میشوند. (به گونه مثال: قالین بافان، بوت دوزان، آهنگران، بافنده گان، دامپروران، ...).

قبل از آنکه در مورد پایگاه اجتماعی تحریک طالبان، نقش و موقعیت آنها در روند تولید مادی جامعه افغانستان و تعلقات طبقاتی این گروه بپردازیم، باید گفت که ترکیب اجتماعی - طبقاتی جامعه افغانی طی سالهای اخیر برهم خورده، بخشی بزرگی از نیروهای فعال اقتصادی بنابر دلایل مختلف یا متوالی گردیده اند، یا در عرصه های غیر تولیدی و جنگی اشتغال دارند. یا در حال خارج شدن از کشور اند، از نظر ساختاری هنوز هم اقتصاد کشور مرکب از اقتصاد چندین شیوه یی است که هر کدام از خود مناسبات مشخص تولیدی را به میان آورده اند. در آستانه به حاکمیت رسیدن تفکر بنیاد گرایی اسلامی " اسلام

سیاسی" (آغاز حاکمیت احزاب و تنظیم های جهادی، یعنی حکومت مرحله نخست انارشیزم مجاهدین) در جامعه افغانستان، شیوه های تولیدی ماقبل فیودالی (از جمله شیوه تولیدی قبیله یی - روستایی و اقتصاد بسته - طبیعی) و فیودالی در فورم ویژه افغانی(آسیایی) حاکم بود، مگر از یک سو شیوه تولید بورژوازی به ویژه بورژوازی تجاری مشمول نظام اقتصادی کشور گردیده بود و از سوی دیگر سلطه یی اقتصاد بسته و طبیعی در اغلب روستاهای دور افتاده بر قرار بود.

(«شیوه تولید آسیایی» نشانگر ساختار اقتصادی جامعه عمدتاً کشاورزی است که از ترکیب مالکیت ارضی و حاکمیت سیاسی در شکل یک دولت(حکومت) مرکزی مطلقه به وجود می آید. چنین "حکومت های استبدادی آسیایی" ، هم مالک و هم حاکم و فرمانروا اند. به خاطر همین مقام دوگانه خود مازاد اقتصادی تولید کننده گان مستقیم را به صورت مالیات و دیگر انواع تکس(جنس و پول) و بهره مالکانه تصاحب میکنند. از این رو این تصاحب (در نفس خود استثمار است) مستلزم روابط طبقاتی نیست، بلکه ناشی از فشار سیاسی از جانب دولت است.)

نحوه تولید و بدست آوردن نعمات ضروری برای زنده گی و تکامل جامعه در افغانستان نشان میدهد که تغییر شیوه های تولیدی، رشد نیروهای مولده و توسعه و انکشاف اقتصادی در این سرزمین بسیار بطی و تدریجی صورت گرفته است. به همین لحاظ اندیشه ها و نهادهای حاکم و عقاید و حیات معنوی در افغانستان نه تنها دیرپا و سخت جان است بل از استقلال نسبی برخوردار بوده و حتی میتوانند عامل مسلط گردند. گرچه عقب مانده گی دیرین اقتصادی در ایجاد وضعیت موجود نقش بنیادی دارد اما مزید بر اقتصاد، دیگر اجزای ساختاری (سیاست و ایدئولوژی) و حاکمیت های استبدادی نیز از اهمیت شگرفی برخوردارند. حاکمیت های استبدادی از یک سو در نتیجه استبداد دیرین که در چهره های امیران و شاهان استمرار یافته بود، موجب شد که باورهای سنتی و هنجارهای فرهنگی عقب مانده بر فضای فکری سخت جانی خود را حفظ بدارند و از سوی دیگر این حاکمیت ها برای حفظ بقای خویش، خود باز دارنده رشد تمدن، فرهنگ و پیشرفت علوم و صنعت و مانع عمده آزاد اندیشی، ترقی خواهی و تجددگرایی در کشور بودند.

به صورت کل جریان عمومی فروپاشی مناسبات اقتصادی و ساختارهای اجتماعی و شکل گیری مناسبات جدید همپا با ظهور لایه ها و اقشار تازه، به گونه یست که به زودی نمیتوان جامعه امروزی افغانستان را به طور دقیق، علمی و عینی لایه بندی کرد و اندازه و میزان سهم هریک از طبقات، اقشار و لایه های اجتماعی را در دایره ترکیب اجتماعی و تولید ناخالص داخلی (T GDP) جامعه مشخص ساخت، و نقش، موقعیت و سهم آنها را به صورت علمی و دقیق در فرآیند تولید اجتماعی و زنده گی مادی کشور تعیین کرد.

وضعیت جنگی، بی ثباتی سیاسی و دست بدست شدن قدرت دولتی، نوساناتی را در آرایش نیروهای مستعد به کار به میان آورده است، که به طبع آن بی ثباتی اقتصادی تشدید گردیده، به صورت عموم روند کلی حاکی از تغییرات در آرایش نیروی مستعد به کار از عرصه تولید صنعتی و کشاورزی به سمت خدمات و فعالیتهای غیر مولد و به خصوص فعالیت های جنگی است. ولی این بدین معنا نیست که جامعه افغانستان را یک ساخت و فاقد طبقه ها و تناقضها و تضادهای اجتماعی انگاشت و فاصله یی رو به افزایش میان فقر و ثروت را نادیده گرفت.

با در نظر داشت توضیحات فوق، در مورد تعلقات طبقاتی تحریک طالبان باید گفت که: طبقات به وسیله مقررات قانونی یا مذهبی ایجاد نمی شوند و هم موقعیت ارثی نیستند. طبقه اجتماعی: گروه بندی وسیعی از افراد است که دارای منابع و منافع اقتصادی مشترکی هستند. طبقات به تفاوت های اقتصادی میان گروه بندی های افراد و نابرابری در تملک و کنترل منابع مادی بستگی دارند. طبقات اقتصادی معمولاً از طریق میزان برخورداری از ثروت یا متوسط درآمد تفکیک می شوند.

امارت اسلامی طالبان که بدون هیچ گونه مشروعیت سیاسی و حقوقی و تنها به دلیل قدرت نظامی (خارجی و داخلی)، در نتیجه سقوط حکومت دست نشانده آمریکا - ناتو، حاکمیت خود را به دست آورده و می خواهد تداوم بخشد، نماینده طبقه خاصی نبوده در موقعیت فرا طبقاتی قرار گرفته است. موقعیت فرا طبقاتی امارت اسلامی شرایطی را ایجاد کرده تا همه حقوق اقتصادی- اجتماعی به گونه در انحصار حاکمیت موجود و نهاد های وابسته به آن قرار گیرد. به دلیل سرشت خود کامه قدرت سیاسی، هیچ گونه قانون، مقرر یا طرز العمل نهادینه نشده، قانون در واقع عبارت است از، رای حاکمیت خود کامه مذهبی و حکم رهبر مذهبی این گروه، که هر لحظه می تواند تغییر کند. بدیهی است در شرایطی که همه چیز وابسته به اداره ضعیف امارت اسلامی طالبان، نهادهای وابسته به آن و حامیان بیرونی آنها می باشد، هیچ کس احساس امنیت ندارد، مولوی ها، ملا ها

وآخند های حاکم (اغلب آنها صاحب ثروت و زمین اند و در عرصه تجارت قانونی و غیر قانونی " مواد مخدر" ، تجارت اسلحه و لابی گیری برای کمپنی های نفتی هم مصرف اند) در دستکاه حکومت مقام، منصب و صلاحیتهای تفویض شده خود را به عنوان منبع درآمدی مؤقت می شناسند و سعی می کنند حد اکثر استفاده از این فرصت پیشآمده بکنند. (بیشتر از سه ماه حاکمیت" تحریک طالبان؛" نشان داد که، طالبان در تصاحب مال مردم، غصب دارایی های عامه، حیف و میل دارایی دولت و سوء استفاده از قدرت به نفع گروه خود از حکومت های پیشین جهادی - مافیایی دست کم ندارند. و در غارت و زراندوزی از یک قماش اند.)

موجز اینکه: بر اساس تحلیل فوق استنباط من از وضعیت اقتصادی جاری این است که، استقرار صلح عادلانه و پایدار، ترقی، توسعه، رشد و انکشاف متداوم اقتصادی کشور، مستلزم یک تحول بنیادین دموکراتیک، مترقی و ملی است. بدون تغییرات اساسی مثبت در ساختار و رفتار نظام حاکم، ممکن نیست زمینه برای بیرون رفتن از بحران های جاری و انحطاط کشور فراهم گردد.

تغییر یا تعویض نظام به هدف دست یابی به تغییرات پایه یی و فراهم سازی زمینه تحولات و رفورمهای بنیادین، تنها از راه شرکت فعال و سازمان یافته یی نهادهای تحول طلب، ترقیخواه و همه فعله های اقتصادی ذینفع و علاقه مند به توسعه، انکشاف و پیشرفت اقتصادی، در یک حرکت فعال سراسری و یک اجماع عمومی امکان پذیر است و بس. تجربه ی دو دهه ی گذشته حاکمیت تحت حمایت اشغالگران (امریکا و ناتو) نشان میدهد که حاکمیت دینی "تحریک طالبان" در هر شکل سیاسی آن (امارت اسلامی، دولت اسلامی، حکومت مشارکتی و حکومت موقت...) نمی تواند معضل های اساسی از جمله: استقرار صلح عادلانه و پایدار، حق شهروندی، فقر، عقبمانده گی، بیکاری، بی عدالتی توسعه نیافته گی و عدم انکشاف متوازن اقتصادی - اجتماعی جامعه افغانستان را حل بدارد.

بنأ ظهور یک الترناتیف دموکراتیک، مترقی و ملی که بتواند حمایت اکثریت مردم را به خود جلب نماید، برای تعویض یا تغییر نظام موجود به هدف تغییر در وضعیت سیاسی جامعه افغانستان، امریست تاریخی و ناگزیر. باید فعالان سیاسی یی ترقیخواه و دارای رأی، اندیشه و تدبیر، رهکار های تکوین چنین الترناتیف را جست و جوی و دریافت بدارند.

پاورقی :

اول --- در مورد مذهب سلفیه):

ظهور تفکر سلفی در جهان اسلام به قرن هفتم هجری بر می گردد، در این دوره "ابن تیمیه" با افکار و اندیشه های بنیاد گرایی که داشت پایه اندیشه های این فرقه مذهبی را بنا نهاد. با شروع دهه هشتاد میلادی و موازی با تحولات جهانی و رویداد های در منطقه غرب و جنوب غرب آسیا، گروه های جهادی "سلفی" مورد توجه سیاستگذاران و استراتژیست های منطقه قرار گرفت.

هر چند تا قبل از ظهور اندیشه های سلفی در سرزمین های اسلامی به صورت پراکنده این تفکر وجود داشت، اما "ابن تیمیه" آنرا در قالب یک مذهب جدید تنظیم و تدوین نمود. این مذهب قرن ها بعد و توسط "محمد بن عبدالوهاب" و با همکاری خاندان سعودی و استعمار انگلیس در قالب اجرا و عمل درآمد. جهادگران بنیاد گرا با تجاوز و مداخله نظامی شوروی به افغانستان در 6 جدی 1357 خورشیدی، با پیروی از "سلف صالح"، جهاد را به عنوان اصل اساسی، در حرکت خود در نظر گرفتند. در میان رهروان جهادی این گروه "القاعده" بشتین جلوه داشت. در چهل سال اخیر نه تنها از فعالیت این گروه کاسته نشده است، بلکه این گروه در قالب ها و عنوان های مختلف و در شاخه های متعدد به فعالیت خود ادامه داده است. داعش یا دولت اسلامی عراق -شام، که هدف خود را اقامه مجدد خلافت اسلامی بر اساس روش بزرگان سلفیه میدانند، شاحه شناخته شده آن در جهان است.

دوم -در مورد تصرف شهر قندهار بوسیله طالبان:

در کتاب "افغانستان عصر مجاهدین و برآمدن طالبان" نوشته شده که (پس از سقوط شهر قندهار، "ملا محمد رباني" مرد شماره دو و رییس شورای اجرایی طالبان به همراه هیأتی رهسپار کابل شد و از نزدیک با شخص رباني دیدار و به گفتگو نشست؛ وی و هیأت همراهش 40 روز در کابل ماندند و چندین بار نیز نماز را به امامت رباني برگزار کردند . ملای رباني پس از جلب اعتماد و حمایت برهانالدین رباني دست خطی از وی مبنی بر حمایت رباني از طالبان دریافت کرد. هیأت مزبور پس از جلب اعتماد و حمایت دولت رباني به قندهار بازگشته و تمامی نیروهای مسلح احزاب جهادی - سیاسی مستقر در قندهار و حومه آن را و به ویژه ملانقیب را خلع سلاح کرد. طالبان پس از تسلط کامل بر قندهار دو جبهه جدید، یکی به سوی شرق و دیگری به سوی شمال گشودند. در جبهه شرق و در مرحله نخست شهر "غزنی" و سپس "میدان شهر" مرکز تجمع نیروهای حزب اسلامی به تصرف طالبان درآمد. اندکی پس از سقوط میدان شهر، "چهار آسیاب" مرکز فرماندهی گلبدین حکمتیار توجه طالبان را به خود جلب کرد. حکمتیار که در خود توان مقابله با طالبان را نمیدید با عقب نشینی به سوی جلال آباد و ننگرهار، چهار آسیاب را به طالبان تحویل داد) .

سوم- لورتا ناپولئونی- (متولد 1955 شهر روم) ، نویسنده کتاب " اقتصاد نوین ترور" ، روزنامه نگار و تحلیلگر سیاسی و اطلاعاتی است، در اوسط دهه 1970 به یک فمینیست فعال و مارکسیست مبدل شد.

22.11.2021